

تماشاخانه

محمدرضا تفتی | کارتونیست | email: sunysaghafi@yahoo.com



خبر آنلاین: ارتباط عجیب افزایش تصادف در ایران با ابتلا به نوعی انگل



شهرونگ

فلکه اول

بباید دفتر من، به متاعی بهتان می‌دهم که تخت بخوابید. مورد بعدی این است که بروید زندان. زندان این روزها برای خودش نعمتی است و حتی می‌شود آن را با هتل مقایسه کرد...

چگونه در شرایط سخت زنده بمانیم؟ | شهاب نبوی | به جرات می‌توانم بگویم که اینجانب به غیر از چند روز اولی که به دنیا آمده بودم و منتظر بودم ببینند قیافه‌ام به چه کسی می‌رود...



روگذر غیر هم سطح

وضعیت بدی بود. اگر لحظه‌ای تعلق می‌کردید قرمه‌سبزی می‌ساخت. تو یک لحظه سخت‌ترین تصمیم عمرم را گرفتم و خودم را پرت کردم تو بغل زمانی...

قاچاقچی آدم

و داشتم فکر می‌کردم که با چه حیل‌هایی از دست زمانی فرار کنم و برم تو نهار بخورم که دیدم آقای نبوی، همسایه طبقه سوم من، با عجله از بیرون آمد و هی زیر لب می‌گفت: «قرمه‌سبزی قرمه‌سبزی» گفتم: «چی شده آقای نبوی؟» عرق پیشانی اش را پاک کرد و گفت: تو رو خدا به دادم برس حسام...



همسایه طبقه اول ما، آقای زمانی، پیر مرد حرفه‌ای و رو اعصابی است. پشت در واحدش می‌ایستد و تا یکی از همسایه‌ها می‌خواهد سوار آسانسور شود، خفتش می‌کند و شروع می‌کند به احوال پرسیدن. اگر مرد باشی که به همین میزان هم بسنده نمی‌کنند و در همان حال حرف زدن، هی دستت را می‌پیچانند و به یک و پهلویت مشت می‌زنند. بعد از نیم ساعت که احوال کل خاندانت را سوال کرد و بدنت را حسابی ورز آورد، تازه می‌پرسد: «خب، حالا اصل حالت چطوریه؟» و دوباره می‌رود از اول و همه مراحل را تکرار می‌کند...



چرا شهرداران تهران یک به یک تغییر می‌کنند؟

اینجا تهرانه یعنی شهری که، هر کی شهرداری، سریع تعویضه

احمدی نژاد: چون هیچ کس مثل من نمی‌تونه دور بر گردون بسازه! یک کارشناس بی طرف: چون بعدش هوس می‌کنند که رئیس جمهور شوند! شهرونگ: چون یک سال نمی‌شه دو سال، یهو می‌شه ۱۲ سال! یک رفتارگر: حقوق درست و حسابی نمی‌دن، نفرین می‌کنیم! #میزبی_ی_وفا #نیومده_وقت_رفتنه #شهرونگ

Interview with Amir Rahnema regarding the Law of Prohibition of Gambling and Casinos. Includes text: 'وزیر ورزش: قانون منع بکارگیری برای تمام بازی‌ها لازم الاجرا است' and 'وزیر آموزش و پرورش: ای آقای، شنیدن کی بود مانند دیدن...'

شهر فرنگ | علی جهان‌شاهی | کارتونیست



گمشدگان

ناگربی نیاید بر ما مجال خنده! شهرام شهیدی | طنز نویس | Shahram_shahidi@yahoo.com

رحمانی فضل، وزیر کشور گفت: واقعیات اقتصادی کشور را به مردم بگوییم. ما ایشان را تعقیب کردیم ببینیم حین گفتن واقعیت به مردم چه اتفاقی می‌افتد. یک دلال ارزی خیابان فردوسی: شما لازم نیست این واقعیات را به ما بگویید. ما سازنده این واقعیات هستیم. یک کارمند: تو را به خدا، جان هر کی دوست داری واقعیت را نگو. ما تحملش را نداریم. یک کارمند دفتر حافظ منافع آمریکا در تهران: اگر می‌شود و امکانش هست به ما هم بگویید. مدتی است چیزی از تهران مخایر نکردیم. یک دبیر آموزش و پرورش: ای آقای، شنیدن کی بود مانند دیدن... شما تشریف بیار منزل، سر سفره ما بنشین. بیشتر با واقعیات اقتصادی آشنا بشی. وزیر آموزش و پرورش: از جناب وزیر کشور تقاضای کنم واقعیات اقتصادی را برای معلمان عزیز کشور ما بازگو کنند که دوباره داغ دلشان تازه می‌شود. یک روزنامه‌نگار: بالا جان، وزیر جان، شما که زحمت کشیدی یک تک یا تشریف آوردید اینجا تا به ما واقعیات اقتصادی را بگویید، بی‌زحمت بنشین بگذار ما برایت بگوییم. به خدا واقعیات اقتصادی ما، واقعی تر است. یک کارگر حین دریافت بیمه بیکاری: ای ای... نکونگو... یک معنادر بریل سسید خندان: چقدر زبانه، چه دل‌بیز... زندگی رویایی، دنیایم و دنیایم ای پشت دیگه بزم روشن شم آخیش! یک رانت‌خوار: بشناید... بشناید... فرصت جدیدی رسیده. ۲۰۱۸، بهترین زمان برای سرمایه‌گذاری از واقعیات اقتصادی، سرمایه‌های بسازید. سرمایه‌ها را بسازید. باز گو کردن راه‌های درواز از بن بست‌های اقتصادی در یک دقیقه. یک بدنساز در خیابان پیروزی: چی داداچ؟ خب حالا فکر نکن پیر میشی. مواد نبروزا برای مقابله با واقعیات اقتصادی دارم. میزنی؟ فرص هست، آمپول هست، روشن میشی جان خودم. اوحدی: چون اوحدی نگر تبار فقر خود نگری/ تناگری نیاید بر ما مجال خنده! «ه» به. نظامی گنجوی: هر دم از این باغ بری می‌رسد انقدر تر از نغز تری می‌رسد! یک مرد در جستجوی جوی کار: تو مو می‌بینی و من بیچشم مو. تو این واقعیات اقتصادی، شما، بنده چه زمانی کار پیدا خواهم کرد؟ یک آقا زاده حین دور دور با پورشه و توله ببرش در خیابان‌های شمال شهر تهران: چه بازه بود. واقعیت همیشه بازه است؟ بد نیست کمی این لاکچری بازی را بگذارم کنار با واقعیات اقتصادی روپرو بشم. به بچه‌ها می‌گم سری بعد، به جای خزر پارتی، «واقعیات اقتصادی پارتی بگیریم». حافظ شیرازی: این شعر را به سفارش کاتال بهار که حامی احمدی نژاد است سرودم. اما نمی‌دانم چطور سر از صداوسیما در آورده و مدام از آن جا پخش می‌شود. خلاصه سرودم: دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را / دردا که راز پنهان: خواهد شد آشکار!! معاون رئیس جمهور: شما که بلدی واقعیات را بگوی بی‌باول به خودم بگو. وزیر ارشاد: اول باید به من بگوید که بینم واقعیات اقتصادی ایشان مشمول ممیزی می‌شود یا نه. سبانه‌هایی محسوب می‌شود یا نه. اگر مشکلی نداشت بر دبه هر که خواست بگوید.